

جوانان در تله مشاغل خیابانی

چگونه مهاجرت بی برنامه و عدم بهره گیری از آموزش های مهارتی، هزاران جوان را در مشاغل کاذب گرفتار می کند؟

در گرمای نیم‌روز خرداد، در چهارراه ولیعصر تهران، صدای بوق ماشین‌ها درهم می‌پیچد با جنب‌وجوش آدم‌هایی که بیشتر به دنبال گذران زندگی‌اند تا خلق آینده‌ای بهتر. در این میان، جوانی لاغراندام با شیشه‌شور آبی در دست، به سرعت میان ماشین‌ها می‌چرخد. هر چراغ قرمز، فرصتی است کوتاه برای کسب اندکی درآمد. نامش علی است. ۲۶ ساله، اهل یکی از روستاهای اطراف ایلام. پدرش را سال‌ها پیش در حادثه‌ای کشاورزی از دست داده، مادرش تنهاست و علی نان‌آور خانه. به تهران آمده با امید، اما در نهایت به شیشه پاک کنی رسیده. خودش می‌گوید: «کار نبود، هیچ‌جا نبود. اومدم تهران که شاید فرجی بشه... اما این هم شد کار؟» قصه علی، روایت هزاران نفر دیگر است؛ جوانانی که از روستاها و شهرهای کوچک، بی‌هیچ برنامه‌ای به کلان‌شهرها مهاجرت می‌کنند. سرمایه‌ای ندارند، مهارتی نیاموخته‌اند و آشنایی‌ای با منطق بازار شهری ندارند. مقصدشان مشخص نیست، اما مبدآن‌شان قطعاً فقر و بی‌فرصتی است.

مهاجرتی از سر اجبار، نه انتخاب

فرهاد طهماسبی، جامعه‌شناس و پژوهشگر مسائل اجتماعی، با تفکیک میان مهاجرت «طبیعی» و «غیرطبیعی»، بر این نکته تأکید می‌کند که مهاجرت‌های ناگزیر فاقد منطق توسعه‌ای، می‌توانند برای کل جامعه هزینه‌ساز باشند. از نظر او، وقتی فردی بدون تخصص، سرمایه یا مسیر روشنی به شهر می‌آید، اغلب در حاشیه‌نشینی، شغل‌های موقت و آسیب‌پذیری اقتصادی فرومی‌غلتد. این نوع مهاجرت، پدیده‌ای است که نه‌تنها خود مهاجر را زمین‌گیر می‌کند، بلکه به تولید مشاغل کاذب، گسترش اقتصاد غیررسمی و افزایش آسیب‌های اجتماعی نیز دامن می‌زند.

طهماسبی بر کمبود زیرساخت‌ها در روستاها نیز انگشت می‌گذارد. از نظر او، ترکیب خطرناک «نداشتن امکانات» و «رؤیای شهری شدن» – که عمدتاً از طریق فضای مجازی شکل می‌گیرد – باعث می‌شود بسیاری از روستاییان، به‌ویژه جوانان، راه مهاجرت را در پیش گیرند، بی‌آنکه چشم‌اندازی روشن در برابر خود ببینند و این همان جایی است که جامعه از توان بالقوه‌اش محروم می‌شود. جوانی مثل علی، به‌جای آنکه در خط تولید، کارگاه فنی یا شرکت خدماتی مهارت‌محور مشغول شود، در گوشه‌ای از چهارراه، تحت گرمای آفتاب، شیشه خودروها را می‌سابد و نگاه‌های سرد و عجول را تحمل می‌کند.

مهاجرت، بازتولید نابرابری است

مهاجرت بین شهری در ایران، نه راه گریزی از فقر، بلکه چرخه‌ای معیوب از تمرکز فرصت و گسترش حاشیه‌نشینی است

مهاجرت داخلی، پدیده‌ای تعیین‌کننده در تحولات جمعیتی و اقتصادی ایران، در دهه‌های اخیر دچار تغییرات بنیادین شده است. پژوهش‌های جدید نشان می‌دهد که مسیرهای سنتنی مهاجرت از روستا به شهر اکنون جای خود را به جابه‌جایی‌های بین‌شهری داده‌اند؛ مهاجرت‌هایی که عمدتاً شهرهای کوچک را ترک کرده و به کلان‌شهرها یا مراکز استان‌ها می‌روند. این روند سالانه حدود یک میلیون نفر را در بر می‌گیرد و بازتابی است از نابرابری‌های منطقه‌ای، تفاوت فرصت‌های اقتصادی و اجتماعی و تمرکز توسعه در چند مرکز شهری.

تحول الگوی مهاجرت در ایران

بر اساس یافته‌های رسول صادقی، دانشیار جمعیت‌شناسی دانشگاه تهران، مهاجرت بین‌شهری بیش از ۷۰ درصد کل مهاجرت‌های داخلی را شامل می‌شود و سهم مهاجرت روستا به شهر به‌کمتر از ۲۰ درصد کاهش یافته است. این تغییر ریشه در رشد سریع شهرنشینی، تغییرات ساختار سنی جمعیت و توزیع نامتوازن امکانات دارد. حدود ۷۰ درصد جمعیت ایران در سنین فعال (۱۵ تا ۶۴ سال) قرار دارند؛ جمعیتی که در پی فرصت‌های بهتر تحصیلی، شغلی و رفاهی به سمت شهرهای بزرگ و مراکز استان‌ها مهاجرت می‌کند. مهاجرت به شهرها (۸۲ درصد کل مهاجرت‌ها) در مقابل روستاها (۱۷ درصد) نشان‌دهنده تمرکز قابل توجهی است که فشار مضاعفی بر کلان‌شهرها وارد می‌آورد. این تمرکز، اگرچه از دیدگاه توسعه اقتصادی قابل فهم است، اما به شکل‌گیری چالش‌های پیچیده اجتماعی، زیست‌محیطی و اقتصادی منجر شده است.

مروری بر سیاست‌های دولت

در سال‌های اخیر، سیاست‌های توسعه اقتصادی در ایران عمدتاً بر کلان‌شهرها متمرکز بوده‌اند. تهران، مشهد، اصفهان و شیراز به‌عنوان قطب‌های اصلی اقتصادی و خدماتی، منابع قابل توجهی را به خود جذب کرده‌اند و این تمرکز منجر به مهاجرت گسترده از مناطق کمتر برخوردار شده است. تلاش‌هایی مانند ایجاد شهرک‌های صنعتی در استان‌های محروم و حمایت از تعاونی‌های محلی هرچند گام‌های مثبتی بودند، اما به دلیل کمبود زیرساخت‌های لازم و

مشاغل کاذب: آینه بحران برنامه‌ریزی

مشاغل کاذب در ادبیات اقتصادی به مشاغلی اطلاق می‌شود که نه نیازمند مهارتی خاص و نه پایدار یا مولدند. آن‌ها نه تنها نقشی در رشد اقتصادی ندارند، بلکه نشانه‌هایی از شکست سیاست‌گذاری‌های شغلی نیز به شمار می‌آیند. بهاره روشندل، کارشناس برنامه‌ریزی شهری، از منظر دیگر به مسئله می‌نگرد. او می‌گوید: «ما داریم ظرفیت نیروی جوان کشور را در پیاده‌روها و چهارراه‌ها هدر می‌دهیم. این فقط اتلاف سرمایه انسانی نیست، نشانه‌ای است از شکست در سیاست‌گذاری برای آموزش، مهارت و اتصال به بازار کار.» از نگاه روشندل، وقتی سیستم توانایی آن را ندارد که انگیزه جوانان را به مسیر آموزش و اشتغال هدایت کند، در واقع ناتوانی خود را به چشم همه جامعه می‌کشد. نتیجه‌اش هم می‌شود چهره‌هایی درماده پشت چراغ قرمز، یا فروشنده‌گانی خسته در مترو که به جای خلق ارزش، درگیر بقا هستند.

چگونه می‌توان این مسیر را وارونه بیمود؟

پاسخ ساده است: بله. بیشتر جوانانی که وارد مشاغل کاذب می‌شوند، تنبل یا بی‌اراده نیستند؛ بلکه فاقد مسیر و راهنما هستند. اگر سازوکاری طراحی شود که این افراد را شناسایی، هدایت و مهارت‌آموزی کند، بسیاری‌شان آماده‌اند تا از حاشیه اقتصاد به متن آن بازگردند. پرویز

سلیمانی، مدیر منابع انسانی یک شرکت تولید قطعات، از نیاز مبرم صنعت به نیروی کار ماهر می‌گوید: «ما حاضریم نیرو آموزش بدیم، اگر سامانه‌ای باشه که ما رو به نیروی مشتاق وصل کنه. اما چنین ساختاری نیست.» او تأکید دارد که آموزش هدفمند نه‌تنها بهره‌وری را بالا می‌برد، بلکه هزینه‌های جذب و آموزش را نیز کاهش می‌دهد.

سازوکارهایی که می‌توانند کارساز باشند

راهنماها پیچیده و ناشناخته نیستند؛ آنچه کم است، همت و اراده اجرایی است. نخستین گام می‌تواند راه‌اندازی مراکز هدایت شغلی و مهارتی در مناطق مهاجرپذیر باشد. این مراکز، با همکاری شهرداری‌ها، وزارت کار و سازمان فنی‌وحرفه‌ای، می‌توانند نقش «ایستگاه اول» را برای مهاجران ایفا کنند. هر فرد تازه‌وارد، به‌جای سرگردانی در خیابان، ابتدا در این مراکز ثبت‌نام شده و براساس علاقه و استعداد، به مسیرهای آموزشی ارجاع داده شود. در مرحله بعد، باید دوره‌های مهارت‌محور کوتاه‌مدت – با تمرکز بر نیازهای بازار – برگزار شود. آموزش‌هایی مانند جوشکاری، برق خودرو، تعمیر لوازم خانگی، یا حتی مهارت‌های فروش و خدمات، می‌تواند فردی را ظرف چند هفته، از کار کاذب به کار مولد منتقل کند. اگر دولت بخشی از هزینه این آموزش‌ها را تقبل کرده و به‌بنگاه‌ها نیز تضمین‌هایی برای جذب این نیروها بدهد، چرخ توسعه منابع انسانی آغاز به

حرکت می‌کند. الگوی موفق‌ی از این تجربه در کشورهایی مانند آلمان، ترکیه و اندونزی دیده شده است. در این کشورها، سیستم کارآموزی مبتنی بر همکاری دولت، بخش خصوصی و نهادهای مهارتی به موفقیت‌های چشمگیری در کاهش بیکاری جوانان انجامیده است.

از چهارراه به کارخانه: گذر از بقا به بهره‌وری

در نهایت، مشاغل کاذب بیش از آنکه یک انتخاب باشند، نتیجه‌ای‌اند از ساختارهای معیوب. جوانی مثل علی اگر فقط دو ماه آموزش می‌دید، امروز می‌توانست به‌جای ایستادن در چهارراه، در کارگاهی شاغل باشد و آینده‌اش را بسازد. این نه تنها گره از زندگی او باز می‌کرد، بلکه به بهره‌وری اقتصاد، کاهش آسیب‌های اجتماعی و بهبود نظم شهری نیز کمک می‌کرد.

واقعیت این است که در هر چهارراهی مثل ولی‌عصر، هزاران فرصت بالقوه دفن شده‌اند. باز کردن راه برای این فرصت‌ها، نیازمند یک سیاست اجتماعی مسئولانه است؛ نگاهی که نه با ترحم، بلکه با تدبیر به جوانانی نگاه کند که خواهان تغییرند، اما ابزاریش را ندارند. به‌جای قضاوت یا بی‌تفاوتی نسبت به این چهره‌ها، زمان آن رسیده که بپرسیم: چطور می‌توان این انرژی انسانی را به جریان توسعه تزریق کرد؟ چون هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند با اتلاف سرمایه انسانی‌اش، مسیر پیشرفت را طی کند.

اشتغال

۵

A T I V E N O

• یکشنبه ۱۸ خرداد ۱۴۰۴ • شماره ۴۸۱

نکته

P O I N T

پویایی جمعیت گرفتار مثلث نابرابری

در ایران امروز، اقتصاد، اشتغال و مهاجرت سه ضلع اصلی مثلثی هستند که پویایی جمعیتی کشور را شکل می‌دهد. تحلیل روندهای مهاجرت داخلی و تغییرات جمعیتی بدون در نظر گرفتن شرایط اقتصادی مناطق مختلف و دسترسی به فرصت‌های شغلی، تصویری ناقص از واقعیت به دست می‌دهد.

هر روز، صدها جوان از روستاها و شهرهای کوچک راهی کلانشهرهایی چون تهران، مشهد یا شیراز می‌شوند، با امید به آینده‌ای بهتر که در ذهنشان با شغل، درآمد پایدار و امکان پیشرفت گره خورده است.

پایگاه‌های آماری و داشبوردهای تحلیلی جمعیتی که در برخی مراکز تخصصی توسعه یافته‌اند، تصویری روشن از رابطه مستقیم میان شاخص‌های اقتصادی و جریان مهاجرتی در ایران ارائه می‌دهند. این داده‌ها نشان می‌دهد مناطقی که دارای زیرساخت‌های مطلوب، فرصت‌های شغلی پایدار و سطح زندگی مناسب هستند، بیشترین جذب مهاجر را دارند. این در حالی است که تمرکز نامتوازن منابع در این مناطق، پیامدهایی چون رشد حاشیه‌نشینی، افزایش مشاغل غیررسمی و فشار بر خدمات عمومی را به همراه دارد. در کنار این، نابرابری در توزیع منابع و امکانات، باعث تشدید شکاف‌های اجتماعی و جغرافیایی در کشور شده است.

در نقطه مقابل، مناطقی مانند ایلام، کهگیلویه و بویراحمد، سیستان و بلوچستان و برخی نقاط کردستان با نرخ بالای بیکاری و نبود چشم‌انداز اقتصادی، دچار مهاجرت منفی شده‌اند. خروج پوسته جمعیت جوان و فعال از این مناطق، به تدریج توان تولید، پویایی اجتماعی و ظرفیت توسعه آن‌ها را تضعیف می‌کند. به‌ویژه آن‌که مهاجران اغلب در سنین باروری و اشتغال قرار دارند و نبود آنان، نه‌تنها کاهش نیروی کار را در پی دارد، بلکه با پدیده پیری زودرس جمعیت و کاهش نرخ رشد جمعیت نیز همراه می‌شود.

در بسیاری موارد، مهاجران ارتباط خود را با زادگاهشان از دست می‌دهند که نتیجه‌اش تضعیف پیوندهای اجتماعی، بی‌اعتمادی به فرایندهای محلی و دشواری اجرای طرح‌های توسعه‌ای است. در چنین شرایطی، توسعه متوازن منطقه‌ای تنها راهکار بلندمدت برای حفظ پویایی جمعیتی کشور است. افزایش سطح رفاه عمومی در مناطق کم‌برخوردار، از طریق ارتقای زیرساخت‌ها، ایجاد مشاغل بومی، توسعه خدمات آموزشی و درمانی و تقویت امنیت اقتصادی، می‌تواند انگیزه مهاجرت را کاهش دهد.

تجربه کشورهایی که در مهار مهاجرت‌های داخلی موفق بوده‌اند نشان می‌دهد رشد صنایع کوچک و متوسط، سرمایه‌گذاری در مزیت‌های بومی و ایجاد مسیرهای شغلی پایدار برای جوانان، نتایج ملموس‌تری از سیاست‌های تمرکزگرایانه دارد.

با این حال، مقابله با روندهای نابرابر مهاجرت، تنها در گرو بازداشتن افراد از رفتن نیست؛ بلکه باید شرایط بازگشت را نیز فراهم کرد. سیاست‌های مهاجرت معکوس، که هدفشان بازگرداندن سرمایه انسانی و اقتصادی به مناطق مبدأ است، می‌توانند اثرگذار باشند، به شرط آن‌که با تضمین‌های مالی، زیرساخت‌های کافی و فرصت‌های برابر همراه شوند.

ایران در مواجهه با چالش‌های چندلایه‌ای مانند کاهش رشد جمعیت، افزایش بیکاری و تمرکز جمعیت در چند کلانشهر، نیازمند نگاهی جامع‌نگر و داده‌محور به رابطه اقتصاد، مهاجرت و جمعیت است؛ رابطه‌ای که اختلال در هر یک از ابعاد آن، می‌تواند بر دیگری تأثیری تعیین‌کننده بگذارد.